



مناسبات دانش و آزادی

شريف لك زايى

مقدمه

شوند. این دیدگاه بر این باور است که تنها دانش جدید، یعنی دانش معطوف به اندیشه مدرن غربی، معطوف به آزادی و محصول آزادی است و دانش قدیم هیچ گونه ارتباطی با آزادی ندارد و در فضای غیر آزادی و به ویژه فقدان آزادی سیاسی رشد کرده است.

مدعای نوشته حاضر، همانا اولویت و تقدم زمانی آزادی بر تولید معنا و دانش و اندیشه تاثیر گذار بر جامعه است. مقاله در قالب مدعای مذکور، یعنی تحقق اولویت و تقدم آزادی رتبی در جامعه برای تولید دانش و اندیشه و نظریه پردازی و در نهایت تولید دانش، به بحث در باره پرسش اساسی مذکور می پردازد و به دو دیدگاه در این باره اشاره می نماید: نخست دیدگاهی که صرف نظر از همه وجوه مختلف مذکور در آن، معتقد است آزادی بر دانش تقدم و اولویت ندارد و اساسا این دانش است که آزادی را رشد و رونق می بخشد و تاریخ حیات بشری نیز بر آن صحنه می گذارد. آن گاه نگره دوم، یعنی تقدم آزادی بر اندیشه و دانش تبیین می شود. و در نهایت مدعای نوشته حاضر و رهیافت مورد نظر نویسنده، که تقدم زمانی و رتبی آزادی بر تولید معنا و دانش است، می آید.

تقدم دانش بر آزادی

فرانتس نویمان در بخشی از کتاب مهم و خواندنی خود در بحثی به عنوان "آزادی پژوهش و آزادی سیاسی" قائل به تقدم دانش بر آزادی سیاسی می شود. به اعتقاد نویمان، آزادی نه تنها بر دانش اولویت ندارد، که "پژوهش علمی رکن اساسی آزادی سیاسی انسان است." ۱ با این تصریح وی بر این نکته تاکید می نماید که دانش و "پژوهش علمی ضروری است نه از جهت فایده علمی آن به دولت و جامعه، بلکه بدین سبب که آزادی بشر به یاری آن شکل می گیرد." ۲

به این ترتیب بسط و رونق آزادی مبتنی بر بسط و توسعه

میشل فوکو، اندیشمند پسامدار عصر حاضر، به تقدم قدرت بر دانش تاکید داشت و بر آن بود که بذر این بحث را در جامعه پراکنده کند. او معتقد بود که این تنها قدرت است که می تواند عالمان و اندیشمندان را در موافقت و مخالفت، زیر سلطه خود بگیرد و دانش خاصی را تولید نماید و یا دانش خاصی را رشد و توسعه دهد. فوکو از مفهوم آزادی گفت و گو نمی کند و نقطه تمرکز مباحث او بیش از هر چیز بر مدار قدرت می چرخد. به باور او این قدرت است که می تواند دانش خاص خود را تولید نماید. چنین دانشی است که خواهد توانست مشروعیت و در بی آن نظام سیاسی را تامین و تضمین نماید.

پرسش اصلی مقاله حاضر، پرسش از مناسبات آزادی با دانش است: آزادی با اندیشه و دانش چه رابطه و نسبتی دارد؟ آیا تولید اندیشه و دانش، مبتنی بر تحقق آزادی است و در فقدان آزادی، اندیشه و دانشی تولید شده است که آزادی را رونق بخشد؟

در باره مناسبات میان آزادی و دانش سخنان مختلفی گفته شده است.

در پاره ای از این گفته ها به نفی وجود رابطه میان آزادی و دانش و در برخی از نوشته ها به تقدم دانش بر آزادی حکم شده است. در پاره ای از موارد نیز تفکیکی میان آزادی به معنای عام و آزادی سیاسی به طور خاص صورت گرفته و تقدم تاریخی تحقق آزادی سیاسی در تولید دانش و اندیشه انکار شده اما بر اولویت آزادی به معنای عام آن بر تولید دانش و اندیشه صحه گذارده شده است. در این میان پاره از دیدگاه ها تلاش دارند میان دانش قدیم و دانش جدید تفکیک قائل

پژوهش و دانش است. و مطابق آن، دانش و اندیشه ورزی و پژوهشگری است که با رشد و رونق خود به تحقق آزادی و به ویژه آزادی سیاسی در جامعه مساعدت نموده و زمینه های استبداد ورزی و خودکامگی را محو می کند. نویمان همانند صاحب نظرانی می اندیشد که معتقدند ار دانش و شناخت می توان و باید به آزادی رسید. در مقابل می توان گفت: اما مگر هیچ شناختی بدون تحقق حداقلی از آزادی امکان دارد؟ آگاهی و تولید دانش و اندیشه از راه و معبر آزادی می گذرد. در واقع آزادی و آزاداندیشی ضروری است، زیرا به سبب آن آرای مختلف طرح شده و در اثر تضارب آرا و دیدگاه ها، دانش و اندیشه رونق گرفته و بشر رو به جاده پیشرفت حرکت می نماید. معرفت و اندیشه ورزی در چنین بستری ممکن می شود.

نویمان البته به بحث تاثیر آزادی در رشد و توسعه دانش و اندیشه بی توجه نیست و در پاسخ به پرسش از شرایط و اوضاع و احوال سیاسی مساعد برای پژوهش علمی تصریح می کند که: "فقط آن نظام سیاسی که حقوق مدنی فرد را به طور کامل محترم بشمارد و به اجرا بگذارد (مفهوم قانونی آزادی) قادر به پیشرفت پژوهش علمی است."^۳ این تاثیر آزادی در رونق دانش و پژوهش البته به معنای تقدم رتبی و زمانی آزادی بر دانش نیست. زیرا وی، به گمان خود، دلایلی اقامه می نماید که در شرایط و احوالی که از آزادی هم خبر و اثری نبوده باز هم دانش رو به پیشرفت بوده و بشر را به جلو هدایت کرده است:

"نمی توان گفت همیشه چنین بوده است. مفهوم فرد گرایانه آزادی که از زمان انقلاب پیشگراان انگلیسی در سده هفدهم به صورت جزئی از واقعیت دنیای سیاسی ما درآمده است، نه در جهان یونانیان در عصر دولت شهرها شناخته بود،

نه در دوران حکومت مطلقه. ولی آیا به راستی می توان گفت که در روزگار یونانیان یا در قرون وسطا یا در عصر سلطنت مطلقه، از دستاوردهای بزرگ علمی خبری نبود؟ پس برخلاف آنچه غالباً ادعا می شود، نمی توان ثابت کرد که فقط در شرایطی که آزادی وجود داشته باشد، علم و هنر به شکوفایی و رونق می رسد. امروز این طور است، ولی به هیچ وجه همیشه چنین نبوده است."^۴

نویمان بر این واقعیت تاکید و تصریح می کند که امروزه آزادی بر دانش و پژوهش تقدم دارد، اما در گذشته چنین نبوده است. وی برای تایید سخن خویش به تفاوت زندگی مدرن و دستگاه معنایی و مفاهیم به کار گرفته شده در دو گفتمان سنتی و گفتمان مدرن اشاره می کند و اینکه اینها با یکدیگر متفاوت است. به نوشته وی، اساساً در گذشته مفاهیمی نظیر آزادی و فردگرایی و غیره وجود نداشته است. او نتیجه می گیرد که در گذشته در فقدان آزادی های متعارف فعلی، به ویژه آزادی های سیاسی، دانش، دوران شکوفای خود را طی کرده است. با توجه به تایید وی مبنی بر اولویت و تقدم و تاثیر آزادی در عصر حاضر بر دانش، اگر نویمان کم ترین توجه را مبذول می داشت می توانست به وجود حداقل آزادی در تولید دانش به معنای عام (تجربی و حسی و فنی از یک سوی و نظام ارزشی و فرهنگی و معنایی از سوی دیگر) آن در گذشته نیز تصریح نماید و یا اینکه رونق دانش را بیشتر در حوزه دانش ها غیر معنایی و سخت افزاری بداند. به هر حال بدون تحقق حداقل شرایط مساعد، دانش و اندیشه در معنای مورد نظر مقاله حاضر رونقی نخواهد داشت و طبیعی است که آزادی و نه لزوماً آزادی سیاسی در صدر این شرایط است.

به دیگر سخن، ممکن است بگوییم که نظام های سیاسی

مخالفان ب هیکسان به کار رود. به هر حال در صورتی که تنها يك نفر هم آزادی و اجازه رشد داشته باشد و از سوی قدرت سیاسی پشتیبانی شود، باز هم می توان رونق دانش و اندیشه را در یخ هایی شاهد بود. هیچ انسان منصفی را نمی توان یافت که تولید دانش و اندیشه را بر عهده نخبگان مخالف يك نظام ساسی بداند. شاید بتوان گفت تلقی فوکو از رابطه قدرت و دانش تا اندازه ای در اینجا صدق می کند.

اما تمام سخن در اینجا است که پدید آمدن چنین وضعیتی، مناسب و مطلوب حیات انسانی نیست. در کی جامعه می بایست تمامی اندیشه ها در مراکز علمی و پژوهشی که مراکز تولید اندیشه و دانش اند، امکان طرح بیابند تا با تضارب آرای موافق و مخالف، سره از ناسره باز شناخته شود و نزدیک ترین اندیشه به حقیقت و واقع در راه پیشرفت و حیات جامعه انسانی به کار گرفته شود. به هر حال، تحقق آزادی، به یکسان برای موافقان و مخالفان، می تواند رشد و رونق اندیشه ورزی و نظریه پردازی و در نهایت، دانش را افزون نماید.

سخنان دیگری نیز می توان در بحث فراتنس نویمان درباه "آزادی پژوهش و آزادی سیاسی" مشاهده نمود که در آنها به تقدم آزادی بر دانش به وضوح تصریح شده است و یا اینکه تاکید شده است که آزادی به ورت حداقلی بر دانش اولویت دارد. وی در پاسخ به این پرسش که در چه نوع نظام سیاسی، پژوهش مطلوب و آزادانه ای صورت می گیرد، از دموکراسی لیبرال به عنوان نهاد سیاسی آزمان برای پژوهش آزاد علمی یاد می کند و می گوید:

"به عقیده من، دموکراسی لیبرال (یا متکی به قانون اساسی) شایسته ترین شکل حکومت در حال حاضر برای فراهم آوردن موجبات پژوهش علمی و آزادی سیاسی است."

موجود در گذشته کم ترین آزادی سیاسی را هم از نخبگان دریغ می کرده اند - و درست هم هست - اما با این وجود از آن در جهت خواسته ها و مطالبات خود سود جسته و در این میان حداقل شرایط را در قلمرو تخصص اشخاص بر اندیشمندان و دانشمندان به وجود می آورده اند. این مطلبی است که شخص نویمان هم به آن اشاره می کند و بر این باور است که در پاره ای از موارد فرمان رویان در برخی عصرها "شخصاً به تحقیقات علمی علاقه مند بودند یا احساس می کردند که چنین پژوهش ها بر جلال و شوکتشان خواهد افزود." ۵۱؛ بنابراین، حاکمان برای تفاخر هم که شده بود در پاره ای از حوزه ها و زمینه ها به رونق علم مساعدت می کردند.

علاوه بر این، مفهوم سخن نویمان این است که همه اندیشمندان و عالمان در هر عصر، مخالف نظام سیاسی موجود بوده اند و با توجه به چنین شرایطی باز هم دانش رونق داشته است. به نظر می رسد طرح چنین مفروضی نادرست است؛ زیرا در هر نظام سیاسی، پاره ای از نخبگان علمی موافق با دستگاه سیاسی هستند. طبیعی است که از آزادی برخوردارند و برای تقویت و رونق دانش و نیز نظام سیاسی موجود هر آنچه از دست آنان برآید انجام می دهند. در این صورت چراغ دانش و اندیشه ورزی در بخش هایی که با خواست نظام سیاسی همسو است، می تواند همچنان نور بتباند و تشنگان را اندکی سیراب نماید.

نمی توان گفت مدعا در بحث تقدم آزادی بر دانش، تنها تحقق آزادی برای مخالفان نظام سیاسی است تا در صورت استبدادی بودن دولت بگویم دانش، رشد و رونق داشته است و حال آنکه نظام و فضای سیاسی و اجتماعی جامعه، استبدادی بوده است. این مدعا می تواند برای موافقان و

جدید و آزادی های سیاسی نظر دارد. بر همین اساس در مواردیبه دنبال تبیین مناسبات علم با آزادی های سیاسی است. در این معنا، به اقتضای فرانتس نویمان، به انکار وجود هرگونه رابطه میان این دو حم می کند. با این ویژگی که دانش را به جدید و قدیم طبقه بندی نموده و از آزادی نیز آزادی های سیاسی را نظر دارد:

”علم قدیم (جز در دره کوتاهی از تاریخ یونان) با آزادی سر و کار نداشته و علم جدید هم قبل از تحقق نظام آزادی پدید آمده است. وقتی گالیله فیزیک جدید را تاسیس کرده، آزادی ها سیاسی وجود نداشت و حتی او را به جرم قائل شدن هب مرکزیت خورشید محاکمه و محکوم کردند. تیکو براهه و کپرنیک و لاپلاس و کپلر هم در محیط آزادی سیاسی به سر نمی برند و حتی نمی توان گفت که فیزیک نیوتون با پیدایش آزادی سیاسی در انگلستان مناسبت دارد. آزادی هایی که ما اکنون می شناسیم قبل از قرن هجدهم وجود نداشته است و علم جدید مدتی پیش از این تاریخ و نه در محیط آزادی های سیاسی، بلکه در میان آتش و خون قهر بالیده است.“ (۸)

وی در ادامه به این بحث می پردازد که در عصر حاضر نیز مناطقی از جهان، مانند روسیه و آلمان، وجود داشته اند که در آنجا علم و فناری پیشرفت کرده است بدون آنکه در کشورها از دموکراسی و آزادی خبری باشد. مباحث ایشان در این موارد تقریباً همان مباحثی است که نوعی مورد اشاره و توجه نویمان هم قرار به ویژه در تفکیک میان علم قدیم و جدید و نیز انکار این موضوع که علم در گذشته نیز دائماً رو به پیرفت داشته و دارای رونق بوده است، امام هیچ گونه آزادی سیاسی هم وجود نداشته است. اساساً بحث از مفهوم آزادی در عصر جدید با دستگاه معنایی موجود در باب آزادی در گذشته بسیار متفاوت است.

صرف نظر از داوری ارزشی وی در باب دموکراسی لیبرال، واقعیت این است که وی برای تولید و رونق دانش و پژوهش و اندیشه، شرایطی را ترسیم کرده است که تا اندازه ای با مدعای مقاله هم سو می شود.

دکتر رضا داوری اردکانی نیز در شمار افرادی است که قائل به تفکیک در تقدم و تاخر آزادی و آزادی سیاسی بر دانش است وی در این زمینه با فرانتس نویمان در عدم تقدم آزادی بر دانش در برخی از موارد هم سو و هم جهت است. به باور وی نمی توان گفت که علم در قدیم در شرایط تحقق آزادی سیاسی پدید آمده است. اما در یک جهش آشکار این دیدگاه را مطرح می سازد که به طور کلی و با اغماض و چشم پوشی از همه دلایل، می توان بر اولویت آزادی در یک معنای عام و کلی بر دانش و اندیشه، به ویژه در عصر حاضر، حکم نمود. گرچه وی مراد خود از آزادی به معنای عام و کلی را توضیحی نداده است، اما این دیدگاه وی را همچنان هم عقیده با نویان نگه می دارد. وی در مقاله ای با عنوان ”علم، آزادی و توسعه“ به بررسی مناسبات میان علم و آزادی پرداخته است.

داور ادعان می کند تلاش برای دست یافتن به نسبت میان علم و آزادی و فهم این نسبت چندان آسان هب نظر نمی رسد؛ زیرا این هر دو مفهوم دانش و آزادی، در زمره معانی و مفاهیم خطایی اند که همگان و حتی جاهلان و مستبدان هم آنها را تحسین میکنند. (۱۷) به عقیده وی این احترام و تحسین ها چه از روی جهل باشد و چه به قصد ریاکاری، همواره به زیان علم و آزادی بوده است.

مراد داوری از مناسبات دانش و آزادی، آزادی علم و عالمان است. وی در بحث از نسبت علم و آزادی نیز به علم

البته در مورد نکته ای که ایشان در باب یونان اشاره کرده است نیز می توان تاملاتی را مطرح ساخت و گفت که حتی در یونان نیز نمی توان تاریخ درخشانی در باب اولویت و تحقق آزادی ذکر نمود. آنچه که امروزه در باب میراث یونان از اسخن گفته می شود، جز در فضایی عمومی، که غالباً هم استبدادی بوده به انجام نرسیده است. اساساً استبدادی بودن سرنوشت محتوم غالب نظام های سیاسی کهن، چه در یونان و چه در غیر آن بوده است. محکومیت سقراط و نوشیدن جام زهر توسط او دقیقاً نشان گر وجه غالب و عمومی استبدادی جامعه و نظام سیاسی و به ویژه دستگاه فکری نخبگان جامعه در هان عصری است که داوری معتقد است تنها در آن دوره آزادی محقق شده است.

با این وصف روشن نیست که آن دوره استثنای اولویت آزادی بر دانش، که دکتر داوری به آن اشاره کرده، دقیقاً در چه زمانی مستقر بوده است. آیا دوره ای که سقراط افلاطون و ارسطو در آن یم زیسته اند را نیز شامل می شود یا خیر؟ گرچه با توجه به آنچه در گذشته یاد آور شدیم باز هم می توان آزادی نسبی و حداقلی از سراغ گرفت و اندیشه و دانش تولید شده از مرهون این حداقل آزادی دانست. که به دلایل مختلفی فراهم آمده است. گرچه نمی توان از این دوران با عنوان دوران آزادی یاد نمود.

داوری آزادی را محصول عالم متجدد می داند و علم را متعلق به عالم قدیم. در واقع آزادی در شمارشون تمدن مدرن است و حال آنکه عمل در قدیم هم وجود داشته است. به باور او:

”اگر قرار بود علم در محیط آزادی های سیاسی پدید آمده در دو قرن اخیر به وجود آید و رشد کند می بایست قبل از قرن هجدهم در هیچ جا هیچ علمی نباشد. حتی اگر

برخلاف گفته آقای داوری، مهاجرت ناخواسته پاره ای از نخبگان و اندیشمندان در دوره حاکمیت هیتلر بر آلمان بیش از همه کشورها صورت گرفته است. در واقع درست است که دانش در این کشور رشد کرده است، امام این رشد محصول تلاش کسانی است که نهایت همکاری را با رژیم سیاسی به عمل آوردند، همانند اندیشمند برجسته آلمانی مارتین هایدگر. (۹) آنان که به مخالفت برخاستند، یا از صحنه محور شدند و یا فرار و مهاجرت را بر ماندن در آلمان ترجیح دادند. این موضوع در باب کشور روسیه نیز صدق می کند. بنابراین، این گونه هم نیست که بگوییم با فقدان آزادی در این کشورها، اندیشه و دانش رشد کرده است رونق و رشد تولید دانش در این کشورها محصول کنار زدن مخالفان و از میان برداشتن رقیبان فکری است. فضای آزادی بر همه وجود نداشته است. شاید بتوان گفت، از راه رای همه نخبگان و اصحاب دانش و معرفت، باز می بود اساساً پدید آمدن جنگ جهان هم بعید به نظر می رسید و دانش و اندیشه هم از رشد و رونق بیشتری برخوردار می شد.

با این همه، همان گونه که پیش از این اشاره شد، در سخنان داوری نیز می توان اعتراف به نسبت معنادار علم با آزادی را دریافت. در قطعه مذکور در فوق، داوری اذعان می کند که علم قدیم جز در دوره کوتاهی از یونان با آزادی سروکار نداشته است. وی البته به این مطلب در داخل پراکنش اشاره کرده و دیگر هیچ گونه توضیحی درباره آن نداده است. به هر حال، به باور داوری اردکانی، در دوره ای از تاریخ علم در یونان، آزادی بر دانش مقدم بوده و دانش برآمده از فضای آزادی موجود در جامعه بوده است. به این ترتیب، وی، دیدگاه قطعی خود را در باب فقدان آزادی بر دانش قدیم را اصلاح می کند و استثنایی قائل می شود.

پذیریم که علم در دوره جدید و با آزادی وارد مرحله رشد سریع شده است؛ در مورد هنر و فلسفه و دین و عرفان چه باید گفت؟ آیا هنر و دین و فلسفه به آزادی تعل ندارند و بدون آزادی پدید آمده اند؟ اگر پیدایش علم موقوف به آزادی باشد، هر و دین و فلسفه بیشتر به آزادی وابسته اند اما هیچ یک از اینها در دوره آزادی به کمال نرسیده اند.^{۱۰۳}

مطلب مذکور استدلالی است که در تقدم علم بر آزادی شده است. می توان با ایشان در مورد بند نخست پاراگراف نقل شده همراه شد و به انکار آزادی سیاسی در جوامع و نظام های سیاسی کهن حکم نمود. امام روشن است که ارا امتناع آزادی سیاسی در جوامع کهن نمی توان نفی آزادی به صورت عام را نتیجه گرفت؛ چنان که درباره جوامع امروزی نیز نمی توان چنین اندیشید. همچنان که نمی توان از غربت نخبگان مخالف قدرت ساسی و مطرود جامعه و مردم و برخوردار نبودن آنان از آزادی حکم به فقدان آزادی در جامعه نمود.

از سوی دیگر مدعا این است که دین، هنر، فلسفه، عرفان و دانش در يك شرایط نسبتاً آزاد توانسته اند بروز و ظهور بیابند و این ظهور آنان البته بدون درگیری با اصحاب قدرت ميسور نشده است. به دیگر سخن، مشتاقان دانش فلسفی و معنویت و معنا، دست از جان شسته در پی تحقق آرمان خود بوده اند.

هب تعبیر داوری عناصر مذکور، "در میان آتش و خون و قهر بالیده است". اساساً ظهور يك تمدن با توجه به تحقق شرایطی است که آزادی می تواند در صدر آن باشد. چنان که اردکانی نیز به این نکته در بابت استحکام تمدن اشارت کرده است: "تاریخ تمدن با اختیار و آزادی قوام می یابد."^{۱۱۱} همین نظر را ایشان در باب علم نیز یاد آور شده است: "علم - هر علمی در هر وقت و هر جا که باشد - با آزادی قوام و نشاط می یابد."^{۱۱۲} سخ داوری در باب ایجاد تمدن ها آن هم در

شرایط آزادی، کاملاً درست است. این بحث را در اندیشه آیت الله نائینی نیز می توان یافت که دوره تمدن خیز اسلامی را دوره فرار آزادی و انحطاط آن را دوره فرود آزادی برشمرده است.^{۱۱۳}

تصریح دکتر داوری به این که تاریخ و تمدن و دانش با آزادی و اختیار، قوام و نشاط می یابد، نشان از نقش بسیار مهم آزادی در استمرار و تداوم این عناصر دارد. گرچه قبل از آن مناسب است گفته شود که اساساً این موضوعات با آزادی پدید می آیند. در واقع یکی از شرایطی که باعث پیدایش تمدن و دانش می شود، همانا بهره مندی نخبگان از آزادی، گرچه به صورت نسبی و حداقلی، است. این موضوع البته وجود نظام های استبدادی را در طول تاریخ انکار نمی کند. حداقل می توان گفت میزان دخالت قدرت سیاسی در زندگی خصوصی آدمیان، به دلیل ابتدائی بودن ابزارهای به کار گرفته دسه توسط حکومت ها و نیز کار ویژه های ابتدائی آنان، یعنی انحصار در تامین امنیت بسیار کم تر از دوره معاصر بوده است. در دوره های جدید، دولت ها، به دلیل بهره مندی از ابزارهای پیش رفته و گستردگی نقش های آنان در عمیق ترین لایه های زندگی خصوصی مردم نیز می توانند حضور یابند و به کنترل آنان بپردازند.

داوری البته از سوی دیگر از آزادی علمی هم دفاع می کند. در واقع سخن وی در نسبت میان دانش و آزادی، همانا اخذ آزادانه علم است. به باور وی اخذ نیازمند و اضطرابی دانش جدید از سوی کشورهای جهان سوم، هیچ گاه به تعمین دانش در این کشورها مساعدت نمی نماید و بر مشکلات آنان می افزاید. شاید بتوان گفت این اذعان وی به اخذ آزادانه دانش روی دیگر سکه تقدم آزادی بر دانش است. در واقع، هم باید شرایط حداقل و آزادانه ای در جامعه برقرار باشد و هم

میان این مباحث به نوعی ساده سازی مساله است. اگر فضای کلی جامعه ای غیر دموکراتیک باشد، ذهن غالب کسانی که در چنین جامعه ای میزیند نیز غیر دموکراتیک و اقتدارگرایانه است. البته به صورت موردی و استثنایی می توان گفت که پاره ای از بخش های و افراد از چنین ذهنیتی به دور هستند و با يك تربیت متعادل و متوازن و دموکراتیک پرورش یافته اند.

باید توجه داشت که وقتی داوری به تفکیک این مسائل مبادرت می ورزد، برخلاف فرانتس نویمان، در شماره فیلسوفان و نظریه پردازان آزادی نیست. برای همین هم بعضاً می توان به دیدگاه های متفاوتی از ایشان درباره موضوع مورد بحث اشاره کرد. اما در مقابل صاحب نظرانی را هم می توان یافت که آزادی در نسبت با علم، در نزد آنان هیچ ازج و قدری ندارند. اینان حتی طرح مباحث آزادی و ترویج اندیشه آزادی خواهانه در ایران در طی سال های اخیر را به حال دانش، مضر می دانند: "با ظهور آزادی در ایران علم از این مملکت زخت بریست." ۱۶۳ تصریح به مضر بودن آزادی در ایران از آن رو است که اساساً چنین تفکری، به آزادی واقعی نهاده و آزادی را کالای بی ارزش و ارزانی تلقی نموده است. به دیگر سخن، آزادی را با هرج و مرج و فقدان تولید اندیشه و دانشو نظم و استبداد را مصاد برای تولید دانش پنداشته است:

"آزادی يك چیز خیلی ارزانی است، همه از آن برخوردارند، اگر همه به دلایل اجتماعی یا به دلایل دیگر نمی توانند از آن بهره برداری کنند، مطلب دیگری است. این آزادی را من به صورت فطری نگاه می کنم." ۱۷۱

اگر به آزادی تنها به صورت فطری نگاه شود هیچ کارایی و کاربردی برای آن در عرصه عمل نمی توان ذکر کرد. از آزادی باید در يك جایی بهره برداری شود. به نظر می رسد این مطلب

اینکه علم نیز آزادانه و نه از سر اضطرار و نه از روی نیاز اخذشود.

در سخنان دو صاحب نظر مورد نظر، اینکه دانش مسبوق به آزادی سیاسی نیست، اما آزادی به معنای عام آن همواره مسبوق به دانش بوده است، را می توان به وضوح مشاهده نمود. در این زمینه نویمان و داوری هر دو نکاتی را به تصریح مطرح ساختند. داوری می گوید:

"فلسفه و علم مقدم بر آزادی هستند و آزادی به معنای آزادی سیاسی شرط لازم علمی نیست وگرنه آزادی به معنای عام آن از علم و فکر جداشدنی نیست. تفکر بدون آزادی نمی شود." ۱۷۱

در مباحث انجام شده می توان چند مساله را از هم باز نمود: یکی اینکه آزادی از دو عد ذهنی و عینی مورد بحث واقع می شود؛ و دیگری اینکه آزادی برآمده از نهادها باشد یا برآمده از فکر و اندیشه عالمان. گرچه در پاره ای از موارد صاحب نظرانی مانند داوری سعی داشته اند به در تفکیک این مباحث بپردازند، اما در مقابل برخی از صاحب نظران نیز بر خلاف این دیدگاه می اندیشد. در واقع در این دیدگاه نمی توان میان امر ذهنی و عینی و نیز موضوعاتی است که در ذهن افراد و جامعه می گذرد. ۱۵۱

برای مثال اگر در طول تاریخ، شرایط اقتدار گرایانه ای بر يك جامعه حاکم باشد، نمی توان گفت که ذهنیت اندیشمندان و مردم نسبتی با استبداد ندارند و آنان از خلق و خوی استبدادی به دور هستند. خلق و خوی استبدادی حاکمان، جامعه و مردم را نیز بر خوردار از چنان خلق و خویی می کند. اساساً تربیت نیز در این جوامع، استبدادی است و طبیعی است که حاکمان از چنین جامعه ای و با چنین تربیتی برآمده اند و دارای این خلق و خوی می باشند. به هر حال جدایی انداختن

که همه از آزادی برخوردارند و این آزادی هم يك آزادی فطری است، احتیاجی به بیان ندارد. جنبش های معاصر در ایران همه برای دست یابی به آزادی سیاسی و ایجاد شرایطی بوده است که بهتر و مطلوب تر بتواند از آزادی برای بهبود اوضاع و احوال سود جویند. اگر صرفاً آزادی فطری کافی بود، نخبگان و اندیشمندان در پی دیگر آزادی های و به ویژه آزادی سیاسی و نظام غیر استبدادی نبودند.

در واقع دشواره (Problematic) اساسی کشور نهادینه نشدن فکر آزادی است، وگرنه همه به صورت فطری آزاد به دنیا می آیند. آزادی باید جایی برای بروز و ظهور خود بیاب. طبیعی است که در شرایط تحقق آزادی نهادینه شدن آن و تقدم آن بر دانش های دارای نظام ارزشی و معنایی، دیگر جایی برای آنان که سخنی و معنایی برای گفتن ندارند وجود نخواهد داشت و خود به خود در چنین شرایطی به تاریخ فراموشی سپرده می شوند و دانش و معرفت و آزادی از فکر و عمل آنان رها خواهد گشت.

تقدم آزادی بر دانش

در مقابل آنچه در فوق به آن اشاره شد و دیدگاه کسانی که دانش سنتی و کهن را بر آزادی اولویت می بخشیدند، برخی اندیشمندان هم بر تقدم آزادی بر دانش تاکید کرده اند. البته در این میان پاره ای از آنان به این مطلب تصریح کرده مباحث بسیاری پیرامون آن آورده اند در ادامه دیدگاه صاحب نظران نظریه تقدم آزادی بر دانش تبیین و مورد بررسی واقع می شود.

دکتر عبد الکریم سروش در شمار کسانی است که به صراحت بحث های مبسوطی را در اولویت و تقدم آزادی بر دانش مطرح ساخته است. او از کسانی است که برآمدن و تولید هر نوع معرفت و دانشی را بی آزادی ناممکن می شمارد.

حتی در پاره ای از موارد این نسبت را به امور دیگری نظیر عدالت نیز تسری می دهد:

”هیچ عدلی بی علم ممکن نیست و هیچ علمی بی آزادی به دست نمی آید. تا معلوم آزاد نباشد ظهور نکند، عالم از او جاهل است و این اگر در طبیعت صادق است؟، درباره سلطان و رعیت صدبار صادق تر است.“ ۱۱۸۱

در این دیدگاه ضرورت تحقق آزادی و اولویت آن بر دانش و معرفت از آن رواست که آدمی هم برای شناخت خود و هم برای شناخت غیر، محتاج آزادی است. تا آزاد بی نباشد، آگاهی و شناختی پدید نمی آید. اطلاعات و داده ها و دانش و معرفت و اندیشه، جز در فرایند اطلاع رسانی و خبرگیری آزاد و وجود فضای دموکراتیک فراهم نمی شود. همین طور ”پختگی، در گرو راه رفتن و تجربه اندوختن آزادانه است.“ ۱۱۹۱ و از سوی دیگر آزادی نردبان آگاهی و آگاهی فرزندان آزادی شمرده می شود. ۲۰

در موارد مذکور، سروش، گرچه به طور مطلق بر اولویت و تقدم آزادی بر دانش تاکید می کند و تفکیکی میان دانش ها و آزادی و آزادی سیاسی صورت نمی دهد، اما در پاره ای موارد به گونه ای همانند داوری سخن می گوید و از آزادی فراگیری دانش و معرفت و آزادی دانستن و آموختن دفاع می کند. در نتیجه، نظام سیاسی می بایست شرایط را برای بسط تحقق آزادی در جامعه تامین نماید. در واقع دانش و معرفت و نظریه پردازی و اندیشه، جز از راه تحقق آزادی و پیدایش تکثر و چندگانگی منابع نمی گذرد. البته در این نگاه، فواید آزادی بیش از آن است که به شماره درآید. خود شناسی و جمع شناسی و غیر شناسی در شمار همین فواید است. همه اینها تاکیداتی است که از سوی وی بر اولویت آزادی بر دانش شده است:

های کهن چگونه برآمده است. آیا به واقع هیچ گونه آزادی حداقلی نیز وجود نداشته است؟ اما از سوی دیگر در باب دانش های معطوف به حوضه فرهنگ و معنا، می توان او را هم سو با مدعای مقاله حاضر برشمرد. در واقع تولید ارزش و معنا، بی آزادی ناممکن و بلکه دشوار است. اگر از جنبه دیگری به قطعه مذکور بنگریم شاید بتوان گفت مراد وی از آزادی همانا از آزادی سیاسی است و از دانش نیز فرهنگ و ارزش ها و به طور کلی نظام معنا را مراد کرده است. در این صورت طبیعتاً می تواند با مدعای مقاله همسویی بیشتری داشته باشد که در شان فقدان یا تحقق آزادی سیاسی را دارای نقش اساسی در تولید معنا و عدم تولید معنا می داند. اما همان گونه که گفته شد، ایشان هیچ گونه تفکیکی میان انواع دانش و آزادی به عمل نیاورده است. شاید بتوان گفت دکتر سروش در اینجا با دیدگاه دکتر داوری همراه میشود که قائل به نوع عام آزادی، و نه آزادی سیاسی، را در تولید دانش مورد توجه و تأیید قرار می داد. در واقع مراد وی از اینکه هیچ دانشی بی آزادی به دست نمی آید این است که تولید دانش، ناچار وابسته به وجود حداقلی از آزادی است. اما این حداقل آزادی اعم از دانش معنایی و غیر معنایی است.

از منظر روشی در این دیدگاه، آزادی بر اندیشه و دانش اولویت دارد در واقع هنگامی که از آزادی چونان روش سخن می گوئیم، آزادی تقدم رتبی و زمانی بر سایر عناصر می یابد. به سخن دیگر، آزادی روشی است برای دانستن و شناختن و آموختن و آدمی به دانستن و آموختن آدمی است و هر که آزادتر است، آگاه تر و انسان تر و آبادتر و پر دانش تر است. (۲۲) رونق و بسط دانش و اندیشه ورزی، جز با تحقق آزادی پدید نمی آید. به تعبیر سروش، شکستن حلقه شوم جوع و جور و جهل، تنها "باشکستن شاخ گستاخ جهل آغاز می شود.

"هم بودن منابع چندگانه، هم رونمودن به آنها، بی آزادی بر نمی آید. آمکه دست آزادی را می بندد و پای تکثر را می شکند، دهان جهالت را می گشاید. برای خودشناسی و جمع شناسی همه راه ها از آزادی می گذرد و برای بودن آزادی، هیچ روشی و نشانه ای آشکارتر و استوارتر از آزادی برای دانستن نیست. و آزادی دانستن، هیچ روشی و نشانه ای آشکارتر و استوارتر از وجود منابع چندگانه معرفت ندارد. و هیچ معدلتی امروز بدون عدل در توزیع معرفت تمام نیست، برای توازن در توزیع، هیچ روشی کارآمدتر از وفور منابع دانش نیست. آنان که جامعه را سامعه ناطقه واحد می خوانند، خطا می کنند و به عدل و علم و آزادی هر سه جفا می کنند." (۲۳)

از سخنان مذکور می توان نتیجه گرفت که اساساً عنصری چونان عدالت اقتضا می کند که فضای آزادی فراهم گردد. در این فضا است که آزادی بر دانش و معرفت مقدم شده، اندیشه و دانش رونق می یابد. نادیده انگاشتن تاثیرات آزادی بر رشد و پیشرفت جامعه و در نتیجه غیبت آزادی از عرصه اندیشه و معرفت و فضیلت و تقدم امور دیگر بر آن، به معنای دست اندرازی بر یکی از بر یکی از حقوق بسیار مهم آدمی است. طبیعی است که چنین اوضاع و احوالی با عدالت نیز ناسازگاری می افتد.

گفته دکتر سروش در باب اینکه هیچ علمی بی آزادی به دست نمی آید، تا اندازه ای صواب، اما مبالغه آمیز می نماید. وی هیچ تفکیکی میان دانش های معطوف به فن و تجربه و دانش های معطوف به نظام معنایی و فرهنگی نکرده است. می توان چنین مطلبی را درباره دانش های معطوف به فن و تجربه و تخصص نپذیرفت، گر چه این موضوع نیز دشوار می نماید. ایشان در این باره حتماً پاسخی خواهد داشت که دانش

آزادی را به جنگ او باید فرستاد که از او قوی تر روشی نیست." (۱۳۳)

همین که از آزادی برای توزیع منابع و معرفت سود جسته شود و آزادی مقدم بر هر امر دیگری شود، خود به خود بر رونق اندیشه و معرفت افزوده خواهد گشت و تضارب آرا و اندیشه ها را به همراه خواهد داشت. در واقع این تقدم از آن رو است که به کسی دارای حرف و سخنی باشد، مجال رویش و پویش می دهد. تولید دانش و اندیشه نیز این چنین میسور می شود. البته این را هم نباید از یاد برد که کسانی به طور جدی خواستار تقدم آزادی بر دانش و معرفت اند که اندیشه و حرف و سخنی برای بیان کردن داشته باشند. در چنین شرایطی اگر کسانی به دنبال اولویت آزادی باشند ولی مطلبی برای گفتن و نوشتن و ارائه نداشته باشند، در شرایط تحقق فضای آزاد، خود به خود از صحنه محو خواهند شد. در واقع تحقق و وجود آزادی، دشمن فعلی کسانی خواهد شد که به دروغ خود را در شمار مدعیان آزادی و آزاد اندیشی به شمار می آورند.

آیت الله مرتضی مطهری، از جمله شخصیت های برجسته علمی و معنوی است که می توان در باره از سخنان وی اولویت آزادی بر دانش را نتیجه گرفت. ایشان در مبحثی مبسوط که مشکل اساسی در سازمان روحانیت را مورد بررسی قرار داده، این مشکل را در فقدان حریت و آزادمنشی روحانیت شیعی بر شمرده است. مشکلی که به مقدار زیادی توانسته است جامعه علمی دو حانیت شیعی را در وضعیت رکود و سکون قرار دهد. مطهری در ابتدای بحث خود به طرح این مساله می پردازد که:

"چرا در میان ما [روحانیت شیعی] سکوت و سکون و تماوت و مرده و شی بر حریت و تحرك و زنده صفتی ترجیح

دارد و هر کس که بخواهد مقام و موقع خود را حفظ کند ناچار زبان در کام می کشد و پای در دامن می پیچد؟" (۱۳۴)

پاسخ او همان فقدان حریت در میان عالمان شیعی است، که خود بر خاسته از مسائل معیشتی و اقتصادی است. او را مقایسه سازمان روحانیت سنی در مصر با سازمان روحانیت شیعی در ایران به نتایج جالبی دست یافته است. از جمله اینکه روحانیت سنی در مصر، بر خلاف روحانیت شیعی در ایران، از نظر مالی به مردم وابسته نیست، بلکه از سوی دولت و قدرت سیاسی پشتیبانی می گردد. در نتیجه این مساله، روحانیت سنی مصر بر خوردار از حریت عقیده بوده و ناچار نیست به خاطر عوام زدگی به کتمان حقایق بپردازد. در نتیجه این مساله، در مواجه با مسائل شرعی و اجتماعی بدون هراس به تبیین آزاداندیشانه مسائل شرعی مبادرت می ورزد. در مقابل روحانیت شیعی در ایران به دلیل همان وابستگی در امر معیشت به مردم، از جرأت و جسارت لازم برای تبیین مسائل و موضوعات علمی دینی بر خوردار نیست و در نتیجه دست به کارهایی می زند که از نظر فکری سطحی بوده و از حوزه فکری سطحی بوده و از حوزه فکر عوام خارج نیست. (۱۳۵)

عوام و توده، واژه نایی است که مطهری برای مردم به کار می برد. کاربرد این دانش واژه ها بار معنایی خاص را القا می کند. منظور و مراد مطهری تحقیر نیست، بلکه در يك بحث جامعه شناسانه به تبیین مشکله ای می پردازد که به دلیل فقدان آزادی و آزاداندیشی از رشد و رونق دانش در جوامع شیعی به شدت کاسته شده است و در نتیجه آن دیگر هیچ نوآوری و خلافتی به چشم نمی خورد. مطهری در سایر مباحث خود به اندازه کافی بر این نکته تاکید کرده است که برای اینکه مردم به رشد فکری نائل شوند، می بایست به آنان آزادی داده شود. در این باره معتقد است اگر هم مردك صدار

اشتباه کنند باز هم نباید آزادی از آنان دریغ شود.

”اگر شما بخواهید این را به مردم تحمیل بکنید و بگویید شما نمی فهمید و باید حتما فلان شخص را انتخاب کنید، اینها تا دامنه قیامت مردمی نخواهند سده که این رشد اجتماعی را پیدا کنند. اصلا باید آزدشان گذاشت تا فکر کنند تلاش کنند، آن که می خواهد وکیل بشود، تبلیغات کند، آن کس هم که می خواهد انتخاب بکند، مدتی مردد باشد که او را انتخاب بکنم یا دیگری را، او فلان خوبی را دارد، دیگری فلان بدی را دارد. یک دفعه انتخاب کند، بعد به اشتباه خودش پی برد، باز دفعه دوم و سوم تا تجربیاتش کامل بشود و بعد به صورت ملتی دربیاید که رشد اجتماعی دارد و الا اگر به بهانه این که این ملت رشد ندارد و باید به او تحمیل کرد، آزادی را برای همیشه از او بگیرند، این ملت تا ابد غیر رشید باقی می ماند. رشدش به این است که آزدش بگزاریم، و او را در آن آزادی ابتدا اشتباه هم بکند. صد بار هم اگر اشتباه بکند باز باید آزاد باشد.“

در فقره مذکور نیز، مطهری از منظر اجتماعی و جامعه شناسی، بر اولویت آزادی تاکید کرده است که البته مورد بحث مقاله حاضر نیست. بحث اساسی مطهری، تولید دانش در حوزه معنا و آسیب شناسی این مساله است که چه عواملی سبب رکود و توقف آن در جوامع و حوزه های علمی شیعی شده است.

به هر حال آنچه از بحث مقایسه ای مطهری، در باب سازمان روحانیت شیعه و سازمان روحانیت سنی حاصل می شود، گذشته از اینکه مشکل در کجا است، همانا اولویت آزادی بر دانش است. در اینجا دو نوع تشکیلات با یکدیگر سنجش شده اند و آنچه از این نسبت سنجی حاصل شده همانا آزاداندیشی در سوی دیگر است. شاید بتوان تمامی

آنچه مطهری می خواسته بیان کند را در قطعه زیر خلاصه کرد:

”اگر اتکای روحانی به مردم باشد، قدرت به دست می آورد اما حریت را از دست می دهد و اگر متکی به دولت ها باشد قدرت را از کف می دهد اما حریتش محفوظ است؛ زیرا معمولا توده مردم معتقد و با ایمانند اما جاهل و منحط و بی خبر و در نتیجه با اصلاحات مخالفند و اما دولت ها معمولا روشنفکرند ولی ظالم و متجاوز. روحانیت متکی به مردم قادر است با مطالب و تجاوزات دولت ها مبارزه کند اما در نبرد عقاید و افکار جاهلانه مردم، ضعیف و ناتوان است؛ ولی روحانیت متکی به دولت ها در نبرد با عادات و افکار جاهلانه نیرومند است و در نبرد با تجاوزات و مظالم دولت ها ضعیف.“ (۱۷۱)

فقره مذکور تمامی آنچه مطهری در باب مقایسه دو نوع سازمان دینی می خواند بگوید است. البته مزه ری اتکای اصحاب دانش و معرفت به دولت را با حریت و آزاداندیشی یکسان پنداشته است. نمی توان ملازمه ای میان متکی بودن به دولت و آزاداندیشی یافت. مطهری گمان کرده است صرفا اتکای به مردم باعث می شود که عالمان در دام عوام زدگی بیفتند و از این نکته غفلت کرده است که در یک فضای اقتدار گرایانه، آن هم در دولت های مسلمانی که روحانیت سنی در آنجا حضور دارد، دولت و قدرت سیاسی تنها به دانش و اندیشه ای امکان بروز و ظهور می دهد که با سلاقی اصحاب قدرت در تعارض نباشد. در واقع شاید بتوان گفت مطهری بدون توجه به عواقب اتکای عالمان به نهاد و نظام سیاسی، تنها بخشی از واقعیت را لحاظ کرده و از جنبه های دیگر آن عبور نموده است.

به هر حال آنچه می توان در این بحث گفت این است که

آیت الله مطهری به دنبال نهاد و سازمانی است که در آن روحانی از يك سوی به مردم متکی بوده و قدرتش برخاسته از آنان باشد تا بتواند در مقابل تجاوز و تعدی دولت به حوزه خصوصی و حوزه عمومی شهروندان مقاومت نموده و حقوق آنان را از دولت مطالبه نماید و از سویی دارای حریت رای و آزادی و آزاداندیشی باشد تا بتواند بی هراس، به تبیین مباحث دینی و اجتماعی و تولید اندیشه و دانش و به دیگر سخن، تولید معنا دارد بپردازد. می توان گفت که دغدغه مطهری، فقدان تولید دانش دینی متناسب با نیازهای روز است. تولیدات دانش دینی، در حوزه فرهنگ و ارزش ها و نظام معنایی است که نگارنده در این مقاله بحث تقدم رتبی و زمانی آزادی را در آن دنبال می کند.

مطهری به دنبال آن است که نهاد و سازمان دینی شیعی از قدرت و حریت به طور توأمان بهره مند باشد. اعتقاد وی در باب آزادی دادن به مردم نیز برای آن است که سطح فکری مردم رشد نماید تا مقاومت آنان در برابر اصلاحات دینی و اجتماعی تقلیل یابد و دانش دینی مناسب و مطلوبی تولید گردد. در هر صورت هنگامی که آزادی بر سایر امور و از جمله دانش مقدم و روحانیت شیعی از عوام زدگی رها شود، پیداست که می توان روزه های تولید اندیشه و رونق دانش و از جمله اندیشه و دانش دینی را نیز در جامعه شاهد بود.

آیت الله مطهری در ادامه مباحث خود به مضرات و پی آمدهای حکومت عوام در جامعه و سازمان روحانیت اشاره می کند. از جمله می گوید: "حکومت عوام است که آزاد مردان و اصلاح طلبان روحانیت ما را دلخون کرده و می کند." (۱۳۸۱) در مورد دیگر بر این باور است که با اصلاح وضعیت معیشت و اوضاع مالی "مراجع عالیقدر تقلید آزاد خواهند گشت" (۱۳۹۱) و طبیعی است که در يك فضای آزاد به گونه ای

مطلوب تر می توانند به مباحث و موضوعات دینی توجه نموده و ران حل های مناسب را ارائه نمایند بدون اینکه دچار عوام زدگی شده و از سوی پیروان تحت فشارهای بیهوده قرار گیرند.

همه بحث های مطهری برای این است که بتواند با بحث ها و پیشنهادات خود فضایی فراهم آورد تا در آن شرایط با وجود فضای آزاداندیشی و نامحدود و به دور از قدرت زدگی و عوام زدگی، عالمان روشن اندیش بتوانند با اندیشه خود چراغ دانش و اندیشه ورزی و تولید معنا را روشن نگاه دارند و آثاری مطابق نیازهای جامعه و جوانان پدید آورند و تشنگی مشتاقان اندیشه و به ویژه اندیشه و دانش دینی را سیراب نمایند. به هر حال همان گونه که مطهری نیز اشاره می کند، عوام زدگی و قدرت زدگی، ازادگی و آزاداندیشی را از آدمی می ستاند و او را دنباله رو عوام و اصحاب قدرت کرده و چیزی بر اندیشه و دانش نمی افزاید. ۳۰

هم باید آزاداندیش بود و هم در برابر قدرت سیاسی از استقلال خود محافظت نمود. به گفته یکی از صاحب نظران، در تحلیل سخنان آیت الله مطهری، "دین را باید محققان آزاده و دلیر و صاحب نظر و سیر چشم، نشر و ترویج کنند نه وابستگان و فرمانبرداران و تلقین پذیران گرسنه و بی مایه." (۳۱) در چشم مطهری، روحانیت شیعی چون از دست عوام پول می گیرد، دنباله رو عوام بوده و آزاداندیش نیست و روحانیت سنی چون از جانب دولت و قدرت سیاسی تقویت می گردد، در عین حال که آزاداندیش می نماید، دهان بسته و تسلیم نظام سیاسی است و قدرت و جرأت ابراز وجود مستقل ندارد. اندیشه و دانش در جایی به راحتی امکان نشر و رونق و رشد دارد که عالمان آن از فضیلت آزاداندیشی برخوردار باشند. فقدان آزادی باعث غفلت از نظر به پردازی و تولید اندیشه و

اسلامی رخت بسته است، زمینه های توقف و رکود مسلمانان فراهم می شود. و در نهایت، سومین دوره را می توان دوره انزوا و انحطاط مسلمانان، که نتیجه بیداری و هوشیاری غرب و نهضت های آزادی طلبانه آنان است دانست.

نائینی راه علاج این وضعیت و خروج از رقیت استبداد و جور و جهل را در تحقق آزادی و مساوات و در نتیجه دست یافتن مردم به آگاهی و دانش منحصر می داند. ۳۳۱ بنابراین تحقق و تقدم آزادی می تواند زمینه ای برای بسط و توسعه و تولید دانش و اندیشه در میان جوامع مسلمان به شمار رود. در هر صورت به باور ایشان، در فقدان آزادی نمی توان از وضعیت موجود رهایی جست و قله های دانش و اندیشه را فتح کرد و جامعه را به سمت پیشرفت هدایت نمود. شرط يك جامعه علمی، همانا بسط و گسترش آزادی برای عالمان و اندیشمندان و افرادی است که اندیشه ای برای بیان و حرفی برای گفتن دارند.

ارزیابی و رهیافت

پژوهش حاضر را باید به مثابه درآمدی بر بحث مناسبات آزادی با دانش و دفاع از اولویت آزادی بر تولید دانش های حوزه معنایی به شمار آورد. این اولویت با آنچه در صفحات پیشین در این باب در تقدم آزادی بر دانش ذکر شد متفاوت و ممکن است هم پوشی هایی با آن داشته باشد. در این معنا، جامعه فاقد آزادی، از توان و پویایی لازم برای تولید اندیشه و دانش و نظریه پردازی برخوردار نیست و از این رو است که قدرتمند نیز نخواهد بود و در میدان رقابت، رقیبان گوی سبقت را خواهند ربود. نظریه پردازی و تولید دانش و اندیشه در حوزه نظام معنایی - ارزشی، هنگامی میسر است که جامعه و به ویژه جامعه علمی و عالمان و اندیشمندان، بهره ای از آزادی ببرند. هم دانش را آزادانه اخذ نمایند و هم اینکه بتوانند

دانش و تولید معنا است.

آیت الله محمد حسین نائینی، اندیشمند برجسته و نظریه پرداز عصر مشروطیت نیز در بحث حاضر از جهتی بسیار مهم است که می توان در بحث حاضر به سخنان ایشان نیز استناد جست. در واقع آن گونه که نائینی به درستی اشاره می کند، آغاز دوره اقتدارگرایی و نظام های استبدادی در میان مسلمانان، همانا آغاز دوره توقف و رکود دانش و اندیشه و توقف نظریه پردازی در میان آنان به شمار می رود. توقف و رکودی که در نهایت به انحطاط جامعه اسلامی ختم شد. این وضعیت، به باور ایشان، در اثر فقدان آزادی و مساوات در جامعه و حرمان مسلمانان در برخورداری از يك دولت غیر مستبد و غیر ظالم به وجود آمد و نتیجه آن انحراف در مفاهیم و آموزه هایی بود که در دهه های پیشین توانست در تحرك جامعه به سوی پیشرفت و ترقی و تمدن سازی، به مسلمانان مساعدت بی شماری نماید. یکی از این مفاهیم مسخ شده، مسئولیت پذیری انسان مسلمان در انجام اموری بود که توسط خود وی و دیگران و به ویژه نظام سیاسی مستقر صورت می گرفت. لازمه مسؤلیت پذیری آدمی، همانا آزادی است. تا انسان آزاد نباشد، مسؤلیت پذیری نیز وجهی و معنایی نخواهد داشت. (۳۳۱)

به نظر ایشان وضعیت مسلمانان از صدر اسلام تا کنون به سه دوره طبقه بندی می شود: یکم، دوره تفوق و سیادت مسلمانان که معلول آزادی و مساوات و نتیجه اجرای اصول اجتماعی و سیاسی اسلام است. از این منظر آزادی و مساوات از اصول اساسی اجتماعی و سیاسی در جامعه به شمار می رود. دروه دوم، دوره توقف مسلمانان، که معلول تبدیل خلافت به سلطنت و سیطره استبداد بر جوامع مسلمان بوده است. در این دوره به باور نائینی از آنجا که آزادی و مساوات از جوامع

در باره حوزه های مختلفی از اندیشه و دانش که به تولید معنا و نظریه مساعدت می نماید به طور آزادانه گفت و گو نمایند. محصول چنین وضعیتی همانا توانمندی و قدرتمندی جامعه و دولت است.

به دیگر سخن، وجود فضای آزد و برخورداري از حق آزادی است که به تولید دانش و اندیشه و معنا منجر می شود. محصول دانش و اندیشه تولید شده، توانایی و اقتدار جامعه و دولت را به همراه دارد. رکود و انحطاط يك جامعه و تمدن، چنان که آیت الله نائینی به درستی اشاره کرده است، در پی فقدان آزادی و به ویژه آزادی سیاسی خاص می شود؛ زیرا در نتیجه آن تولید اندیشه و دانش در محاق فرورفته و تعطیل می شود. تولید اندیشه و دانش و معنا، محصول تکاپوی اندیشه ها و تضارب آرا است. فضای بسته و استبدادی، مجال رویش و گسترش آزادی و آزاداندیشی را از اندشمندان سلب می نماید. در نتیجه چراغ دانش افروزی و اندیشه ورزی و نظریه پردازی و به طور کلی تولید دانش از آن جامعه رخت بر خواهد بست.

اما این دانش، که آزادی در آن برجسته شده و اهمیت می یابد و بر دانش اولویت دارد، چه نوع دانشی است؟ به دیگر سخن، در کدام يك از دانش های بشری می توان از ایده تقدم آزادی بر دانش سخن گفت؟ شاید بتوان گفت يك نقد اساسی به سخنان هر دو دیدگاهی که قائل به تقدم دانش بر آزادی و اولویت آزادی بر دانش اند این است که آنان مراد خود از دانش را مطرح نکرده اند. از این رو به نظر می رسد که مباحث آنان همراه با ناکامی ها و کاستی هایی در مصداق یابی برای این تقدم و تاخر است.

بر این اساس نه می توان به طور کامل سخن پاره ای از صاحب نظران را صائب شمرد که بر این باورند هیچ دانشی

بی آزادی رشد نکرده و به بار نیامده است. و نه مکتوبات کسانی که آزادی در معنای عام و آزادی سیاسی را از هم متمایز می نمایند و نتیجه می گیرند که در معنای عام آزادی می توان به تقدم و تاثیر آزادی اشاره نمود ولی در معنای خاص آن، یعنی آزادی سیاسی، نمی توان از چنان تقدمی سخن گفت. در مباحث هیچ کدام از این دو طیف و دو نگره بحثی راجع به این که کدام دانش می تواند و باید مقدم بر آزادی باشد و اینکه کدام دانش بی آزادی رشد و رونقی نمی یابد، وجود ندارد.

در يك معنا می توان گفت مراد از اصطلاح دانش، در این مقاله اعم از علم (science) و معرفت (knowledge) است. گرچه مراد اصلی و اساسی، دانش های معطوف به اندیشه و حیات اجتماعی و سیاسی آدمی و به عبارتی همان معرفت است. زیرا دانش های معطوف به فن و صنعت و تجربه با قدرت سیاسی و حاکمان ناسازگار نیست و غالباً از سوی ارباب قدرت (سیاست و اقتصاد) به خدمت گرفته می شود. از این رو کاربرد واژه دانش در این مقاله بیشتر ناظر به نظام معنا و دانش های معطوف به معرفت است که بی تردید با آزاداندیشی نسبتی معنا دار می یابد و در صورتی که قدرت آنها را به خدمت بگیرد، آن چنان که باید رشد نمی کند و فضا و ساخت قدرت نیز این امکان را به آنان نمی دهد که به طور آزادانه بسط یابد. در این معنا، تنها معرفت و دانش هایی اجازه رشد و بروز و ظهور می یابند که بتوانند توسط قدرت به خدمت گرفته شوند و یا از خدمت به اصحاب قدرت فراتر نروند.

در همین زمینه می تواند جوامع دیکتاتوری مارکسیستی و لیبرال دموکراسی را با یکدیگر سنجید و دریافت که در جوامعی که اندیشه اقتدارگرایی و استبدادی حاکم بوده است، بر خلاف جوامع دموکراتیک و لیبرال، تولید دانش غالباً به

نوع دوم از دانش‌ها با پدیده‌های ارگانیکی سروکار دارند. این پدیده‌ها دارای دو عامل فیزیکی و حیاتی می‌باشند. یک عنصر آن به پدیده صامت و جامد و فیزیک پدیده باز می‌گردد و عنصر دیگر با بالندگی و جان دار بودن و حیات آن ارتباط می‌یابد. در اینجا تولید می‌شود چالشی برای نظام‌های سیاسی ایجاد نمی‌کند. این نوع دانش البته معطوف به فرهنگی و ارزش‌های جامعه می‌تواند باشد. هیچ پدیده فرهنگی نیست که فاقد معنا باشد. حضور معنا می‌تواند ماهیت پدیده‌های ارگانیک و غیر ارگانیک را به کلی دگرگون کند.

سومین نوع دانش، دانشی است که با پدیده‌های سوپر ارگانیک و به تعبیر پدیده‌های فرهنگی و نظام معنایی (یا ارزش‌ها و هنجارهای با معنا) سروکار دارد. عامل معنا، که عامل فرهنگی به شمار می‌رود، در سرنوشت پدیده‌ها نقش تعیین‌کننده‌ای دارد. دانشی که با پدیده‌های معنایی ارتباط دارد، در جامعه تاثیر گذار است و می‌تواند فرهنگ‌سازی نماید و هنجارها و ارزش‌ها و باورهای خاصی را در جامعه به وجود بیاورد. می‌توان گفت دانشی که بیش از همه انواع دانش‌ها با آزادی در ارتباط و داد و ستد است، دانشی است که با پدیده‌ها و کانون‌های معنایی فرهنگی و باورهای یک جامعه درگیر می‌شود.

مفاهیم بنیادینی همانند آزادی، عدالت، مشروعیت، جامعه مدنی، مطبوعات، تحزب و با عامل معنا در ارتباطند. بدیهی است که نظام‌های سیاسی بر آن هستند تا دانشی معطوف به اقتدار بیشتر تولید نمایند. در هر جامعه‌ای این مفاهیم می‌توانند به گونه‌ای فرهنگ‌سازی نموده و جامعه را به آن سمت هدایت نمایند. اگر این دانش از آزادی برخوردار نباشد و فضایی برای تنفس اندیشمندان و علاقه‌مندان به این

جنبه‌های فنی و تجربی و سخت‌افزاری باز می‌گردد. در نظام‌های اقتدارگرا و توتالیتر، قدرت تا آنجا که بتواند اجازه رشد دانش و اندیشه خلاف خواست و اراده حاکمان را به اندیشمندان و فرهیختگان نمی‌دهد.

علاوه بر مباحث پیشین درباره مراد از دانش، می‌توان بحث را از زاویه‌ای دیگری نیز پی گرفت. در اینجا می‌توان دانش را به مثابه پدیده‌ای غیر ارگانیکی، ارگانیکی و فرا ارگانیک یا نظام معنایی طبقه بندی نمود. در هر یک از این نوع پدیده‌ها می‌توان مناسبات خاصی از دانش با آزادی را ترسیم نمود. (۳۴)

پدیده‌های غیر ارگانیکی از این ویژگی برخوردارند که با لحاظ ذات، جوهره، ویژگی‌ها و عناصر تشکیل دهنده آن در همه جا به یکسان می‌تواند یافت شود. وجه ممیزه پدیده‌های غیر ارگانیکی این است که تنها از یک عامل فیزیکی - شیمیایی تشکیل شده است. دانشی که با این چنین پدیده‌ای سروکار دارد نمی‌تواند با آزادی نسبتب بیابد. در واقع، بود و نبود آزادی تاثیری در آن نخواهد داشت. گو اینکه البته نیازمند شرایط دیگری خواهد بود. هیچ نظام سیاسی، اعم از دموکراتیک و غیر دموکراتیک، در هیچ دوره‌ای با این نوع دانش مخالفتی نخواهد داشت. در برهه‌هایی هم اگر مخالفت بوده است باید از زاویه دیگری مورد تحلیل و ارزیابی قرار گیرد. دانش‌های معطوف به پدیده‌های غیر ارگانیک، هیچ خطری برای نظام‌های سیاسی ایجاد نمی‌کنند. این دانش‌ها، میراث مشترک بشری اند که از یک جامعه به جامعه دیگری قابل انتقال اند و به یک سان مورد بهره برداری واقع می‌شوند. این دانش‌ها می‌توانند ارتباطی با آزادی نداشته باشند و لزوماً مبتنی بر آزادی نیستند. از این رو در یک نظام غیر دموکراتیک هم می‌توانند دوره رشد و بالندگی را طی نمایند.

دانشی است که می تواند پایه های نظریه پردازي و نهضت نرم افزاري را ايجاد و تداوم بخشد.

در همین جا باید بر این نکته تاکید کرد که شرط بالندگی دانش های مرتبط با عامل معنا، تحقق آزادی و به ویژه آزادی سیاسی است. در فقدان آزادی، این دانش ها، که دانش های مربوط به حوزه معنا و فرهنگ و ارزش ها و باورهای جامعه هستند، نمی توانند رشد نمایند. اما اگر شرایطی نیز فراهم شود که این دانش ها بتوانند به طرح مباحث خود بپردازند، می توانند به نوعی به بسط آزادی نیز مساعدت نمایند. در واقع همان گونه که برخی از صاحب نظران یاد آور شده اند در چنین مرحله ای است که دانش می تواند به بسط و رونق آزادی در جامعه مدد برساند. در واقع می توان در اینجا به یک دور اشاره نمود و آن اینکه شرط بالندگی و رشد پاره ای از دانش ها یا همان دانش های معطوف به نظام معنا، تحقق آزادی و آزادی سیاسی در جامعه است. وجود آزادی و آزادی سیاسی در جامعه، موجب گسترش و رونق دانش های معنایی می شود و از سویی رونق دانش های معنایی نیز در مقابل به بسط آزادی و آزادی سیاسی منتهی می شود. همین طور هر یک به دیگری مساعدت می کند و فضایی پدید می آید که در آن دانش و آزادی سیاسی در تقویت همدیگر موثر واقع شده و جامعه را به سمت پیش رفت و آبادانی هدایت می کند.

۱- آزادی تولید معنا (دانش)

۲- آزادی تولید معنا (دانش)

البته نباید از یاد برد که بنیان همه دانش ها، حتی دانش هایی که با پدیده های غیر ارگانیک و ارگانیک سر و کار دارند، دانش های معطوف به پدیده های فرا ارگانیک و نظام معنا است. بنابراین عناصر فرهنگی و نظام معنایی در همه زمینه ها و عناصر دیگر دانش نیز تاثیر گذارند. از این رو تقویت

مباحث ايجاد نشود، نمی توان امید داشت که دانشی درخور يك جامعه تولید شود، بلکه دانشی موافق طبع حاکمان و قدرت تولید می شود. به نظر می رسد که تکثر از اصول اساسی دانشی است که با پدیده های فرا ارگانیک در ارتباط است. زیرا در حوزه دانش هایی که با عامل معنا در ارتباط اند، تضارب آرا و تکثر دیدگاه ها اساسی و يك امر معمولی است. یکسان نگری در این نوع دانش ها می تواند به رکود و توقف و در نتیجه مرگ دانش ختم شود. از سویی باید توجه داشت که امر تدبیر جامعه و نظام سیاسی نیز در حوزه چنین دانش هایی است.

به نظر می رسد که در يك ارزیابی کلی از مباحثی که در دو نگره تقدم دانش بر آزادی و نگره تقدم آزادی بر دانش گذشت، می بایست به مولفه های مذکور در فوق توجه داشت. اساساً دانش در دو حوزه نخست می تواند هیچ نسبتی با آزادی نداشته باشد. و از سویی شرط لازم رشد و رونق دانش های معطوف به نظام معنا نیز بسط و گسترش آزادی است. می توان گفت دیدگاهی که معتقد به تقدم دانش بر آزادی است، دو نوع دانش معطوف به پدیده های غیر ارگانیک و ارگانیک را مورد نظر دارد و دیدگاهی که بر اولویت آزادی بر دانش انگشت می گذارد، نیز روشن نمی کند که تقدم آزادی بر کدام دانش را مردا کرده است. البته می توان گفت حداقل تولید معنا معطوف به تقدم آزادی بر دانش است. دیدگاهی که در صفحات پیشین در باب تقدم آزادی بر دانش ذکر شد، به گونه مطلق ارائه شده است و هر سه حوزه تولید دانش را دربر می گیرد و هیچ تفکیکی میان حوزه های دانش و تاثیر آزادی در رشد و تولید آنها نشده است. بر خلاف این تلقی، در نوشته حاضر بر نوعی خاص از دانش یا همان نظام معنا، تاکید و اهمیت آن بیش از آن دو دیگر فرض شده است. چنین

دمی به کار رود که لبه شران بر لبه خیر آن برتری داشته باشد. (۳۷۱) از این رو با توجه به مفاسدی که دانش می تواند در پی داشته باشد نمی توان به تقدم دانش، به ویژه دانش تجربی و حسی و فنی، بر آزادی حکم نمود. زیرا اولاً چنان که ذکر شد، آزادی می تواند به مثابه روشی تلقی گردد که برای تولید و رشد رونق اندیشه و دانش لازم و ضروری، ولی ناکافی است؛ ثانیاً فساد و تفرقه و از درون آزادی بر نمی آید، بلکه حسن آزادی شفاف ساختن و نشان دادن چهره فساد و تفرقه و عقب ماندگی است. نایبستی آزادی را مذمت کرد. چنان که دانش را نیز نمی توان مقرر شمرد. کسانی که آزادی و دانش را به کار گرفته و از آنها در راه های نادرست بهره می گیرند، می بایست مورد ملامت واقع و کنترل و نظارت شوند.

بنابراین، گمان نشود که اولویت دادن آزادی بر اندیشه و معرفت باعث ترویج تفرقه و اختلاف و فساد در جامعه می شود. آزادی، هیچ فساد را افزون نمی کند؛ بلکه اگر فساد وجود داشته باشد، آن را آشکار می کند. آزادی به آتش تفرقه هم دامن نمی زند؛ بلکه از تفرقی که موجود است پرده بر می دارد. رفت فساد و تفرقه، نه در منع آزادی، بلکه در توانگری اندیشه و توانگری فرهنگی و نظام معنا است که آن هم با تحقق آزادی و به ویژه آزادی سیاسی بر می آید. کار آزادی کشف فساد و تفرقه و عقب ماندگی است نه جعل و خلق آنها. خطا است که کشف نقاب و رفع حجاب، علت زشت رویی شمرده شود؛ و جفا است که کاشف میکروب، واضع میکروب دانسته شود و بر آزادی نفرین نثار و از خلق و نخبگان و اندیشمندان دریغ شود. (۳۸۱)

به هر حال در شرایطی که آزادی در جامعه محقق شده باشد، اندیشه و دانش و نظام معنا، سریع تر و مطلوب تر، مراحل رشد و کمال را طی می کند، از سوی دیگر اگر جامعه

بسط آزادی و به ویژه آزادی سیاسی به معنایی تقویت و بسط تولید معنا و تقویت بنیان های فکری جامعه است.

در ارزیابی مباحث پیشین و در تقویت مدعای مقاله حاضر و با توجه به نقطه کانونی نظام معنایی در دانش و اندیشه، می توان به نکات دیگری نیز اشاره نمود. باید گفت همان گونه که شرط وجود يك جامعه اخلاقی، تحقق آزادی در آن جامعه است، به همین نسبت نیز شرط تولید دانش و اندیشه و نظریه پردازی در يك جامعه، تحقق آزادی در آن جامعه است. آزادی، سنگ زیرین بنای اخلاق و اندیشه و دانش است. (۳۵۱) در واقع باید گفت همان گونه که اخلاقی مبتنی بر تحقق آزادی در جامعه است، دانش نیز مبتنی بر وجود فضای آزادی است؛ زیرا بدون مخالفت ها و تضادهای آزادانه ای که برداشت ما را از جهان و زندگی پیرامون مان فراهم می سازد، دانش و نظام معنایی پدید نخواهد آمد. این سخن به معنای این است که فرضاً تقدم آزادی در تولید اندیشه و دانش و نظریه پردازی، به معنایی تکثر دیدگاه ها در سطح جامعه علمی است. به نوشته یکی از صاحب نظران در این باب باید گفت:

”بدون آزادی و اختیار، نه اخلاق خواهیم داشت و نه علم، چون علم نه تنها در مبانی انتقادی شناخت، بلکه همچنین در هدف متافیزیکی که غایت همه دانش ها است؛ وابسته به وجود آزادی است. بدون آزادی ممکن است بتوانیم نگرش ها و مفهومی ها را برای ساختن قضاوت، با هم ترکیب کنیم ولی هرگز نخواهیم توانست قضاوت ها گوناگون خود را برای ساختن يك کل که آن را ”علم“ می نامیم با هم ترکیب کنیم. (۳۶۱)

البته نباید فراموش کرد که همچنان که ممکن است آزادی ژانوس در چهره ای باشد که خیر و شر در دو سوی آن چهره بنماید، دانش نیز چنین است و می تواند به مثابه شمشیر دو

علمی از آزادی بهره‌افری نداشته باشد و با اینکه این بهره، اندک و ناچیز باشد، باز هم اندیشه و دانش ممکن است رشد نماید، اما این رشد و پیشرفت در مقایسه با زمانی که جامعه علمی برخوردار از نهال شکننده آزادی است بسیار متفاوت است. یکی از صاحب نظرانی که از تقدم آزادی بر دانش حمایت می‌کند، به خوبی به این نکته اشاره کرده است: "آزادی یا جود آزاد داشتن در مقابل جو آزاد نداشتن شرایط بهتری را برای حرکت علم فراهم می‌کند ولی به این معنا نیست که اگر يك جایی آزادی مطلوب وجود نداشت هیچ کار علمی نشود و با اگر آزادی وجود داشت همه عالم بشوند." (۱۳۹۲)

تولید دانش بدون آزادی را در حوزه دانش های غیر معنایی می‌توان مشاهده نمود. اما هیچ منصفی نیست که در داوری میان دو وضعیت مذکور، قائل به برتری جانبی شود که در آن دانشمندان و عالمان، فاقد آزادی بوده و یا سهم ناچیزی از آزادی را در اختیار داشته باشند. نظام سیاسی، می‌بایست مطلوب ترین شرایط که در صدر آنها همانا اولویت آزادی بر دانش در نظام فرهنگی و ارزش و معنایی است را نه تنها برای عالمان و نخبگان، بلکه برای تمامی اصحاب معرفت، فراهم آورد تا هم نهال آزادی تنومند شود، و هم نهال دانش رونق گرفته و بیش از هر زمان دیگر میوه های شیرینی نصیب جامعه نماید.

شاید بتواند گفت مجموعه مباحث آیت الله مطهری در بحث تقدم آزادی بر دانش، در پیرامون تولید يك نظام معنایی و ارزشی و فرهنگی است. در واقع خوانش مطهری در تولید اندیشی و دانش دینی متناسب با نیازهای جامعه، به درستی بر مبنای آزادی و آزاداندیشی استوار شده است. او تلاش کرد جامعه علمی دینی و حوزه های علمیه و بزرگان دین و دانش

را به خوانش معنویت و دانش دینی در يك فضای آزاد و به دور از ارتباط مستقیم با مسائل معیشتی دعوت نماید. خوانشی که آزاداندیشی و تکثر را در صدر خود به همراه داشت.

باید گفت آنچه مطهری به درستی تشخیص داده بود این است که در فقدان آزاداندیشی در میان عالمان شیعی، تولید و رونق دانش و اندیشه ورزی، به ویژه در باب آموزه های دینی، به سمت رکود و توقف حرکت خواهند کرد. اگر سخنان دکتر سروش را نیز حمل بر مباحث معنایی کنیم، می‌توانیم او را نیز هم سو با مطهری بدانیم. دیدگاه نائینی در بحث اولویت آزادی بر دانش، به نوعی عمومیت دارد. ایشان نتیجه عقب ماندگی و انحطاط مسمانان را در فقدان آزادی و مساوات و داروی درمان کننده این دشوار را نیز در تحقق آزادی در جامعه می‌دانست. نائینی را نیز با توجه به عمومیت سخنانش، می‌بایست با مطهری در بخش فرآورده های دانش معنایی همراه و هم سو ببنداریم.

به غیر از مطهری، عبدالرحمن کواکبی نیز در شمار اندیشمندانی است که بر دست یابی به آزادی در تولید معنا، تأکید بسیاری دارد و می‌توان در بحث حاضری به گفته های او استناد جست. وی در بحثی با عنوان "استبداد با علم"، استبداد را مخالفت دانش های تاثیر گذار و آگاهی بخش شمرده است. به اعتقاد وی:

"مستبد را ترس از علوم لغت نباشد و از زبان آوری بیم ننماید، مادامی که درس زبان آوری، حکم شجاعت انگیزی نباشد که رایت ها برافزاد یا سح بیانی که لشکرها بگشاید. ا علمی که بندهای مستبد از ان همی لرزد، علوم زندگانی می باشد مانند: حکمت نظری، فلسفه عقلی، حقوق امم؛ سیاست مدنی، تاریخ مفصل خطابه ادبیه و غیر اینها از علوم

دانشمندان و دانش پژوهان را برداشته و با ایجاد فضای سالم و آزاد زمینه های بسط دانش و اندیشه را فراهم می آورد.

شاید بتوان گفت در جامعه ای که یگانگی فکری حاکم است، آزادی می تواند هیچ اولویت نداشته و مقدم نباشد و یا در سطح بسیار حداقلی باشد، اما در جامعه ای متکثر، آزادی یک رکن اساسی است که می بایست بر دانش و اندیشه و پژوهش اولویت داشته باشد. فرانتس نویمان در مباحث خود، از وجود چنین جامعه متکثری، که با باور وی در دموکراسی لیبرال قابل دست یابی است، دفاع می کند. جامعه ای که در آن آزادی قانونی تحقق یافته و همه بر مدار قانون اساسی سخن گفته و رفتار و عمل می کنند. تولید دانش و اندیشه در جایی معنا و مفهوم می یابد که فضای متکثری حاکم باشد. در جایی که فضای یگانه ای برقرار است از اندیشه و دانش نو و خلاق هم اثری نخواهد بود.

جان کلام اینکه مقاله حاضر در صد طرح این بحث بود که برای تولید اندیشه و معرفت و دانش و نظریه پردازی، در حوزه نظام معنا، می بایست حداقل شرایط آن، که آزادی در صدر آنها است، فراهم آید و در غیر این صورت، تولید دانش و اندیشه و نظریه پردازی در فقدان آزادی و آزاداندیشی و آزاد سیاسی، سربابی بیش نخواهد بود و آب در هاون کوبیدن است. می توان و می بایست با ایجاد تمهیداتی در پاره ای از زمینه ها و در یک فضای آزاد به سمت تولید معنا و دانش حرکت کرد و زمینه های نظریه پردازی و نیز تمدن سازی در شرایط کنونی را مهیا ساخت.

آنچه برای نهضیت نرم افزاری اساسی است، توجه به ابعاد نظام معنایی و فرهنگی و نظریه پردازی و تولید دانش در حوزه نظام معنایی است و نه چیزی دیگر. مراد از تقدم آزادی و به ویژه آزادی سیاسی بر دانش در مقاله حاضر در چنین حوزه

که ابرهای جهل را بردارد و آفتاب درخشان طالع نماید تا سرها از حرارت بسوزد. (۴۰)

به دیگر سخن می توان گفت کواکبی با درک مضرات نظام استبدادی و فواید پربرکت آزادی، این گونه نظام را مخالف اندیشه گری و دانش ورزی و نظریه پردازی دانسته است. این مخالفت، البته با دانش های بی خاصیت و بی تاثیر، و نه بی فایده، نیست، بلکه با دانش هایی است که تولید کننده یک فرهنگ و نظام ارزشی و معنایی خاص است. سخن کواکبی، به درستی با مدعای مقاله حاضر و همسو است که وجود آزادی را در تولید دانش و نظام معنا لازم می داند. در واقع مستبدان به این دلیل آزادی را از اندیشمندان عالمان دریغ می کنند که رهایی بخشی جامعه از جور و جوع و جهل را به دنبال دارد. آنچه که در کلام امام علی نیز آمده است که می فرماید: "عالمها ملجم و جاهلها مکرم؛ دانشمندی به حکم اجبار لب فرو بسته و جاهلش گرامی بود" (۴۱) چنین عالمانی هستند که در جامعه تاثیر گذار و صاحب نقش اند.

وی در مورد دیگری، مشابه آنچه در بحث آیت الله نائینی آمد، پیدایش وضعیت استبدادی در جهان اسلام را اینت گونه تحلیل می نماید: "توحید در هر ملتی منتشر گشت، زنجیر اسیری از در هم شکست و از آن زمان مسلمانان گرفتار اسیری شدند که کفران نعمتی مولی و ظلم به نفس و دیگران در ایشان شیوع یافت." (۴۲)

توجه به این نکته را نیز نباید از خاطر دور داشت که تصمیم گیری درباره دانش و اندیشه، می بایست همیشه آزادانه و از سوی مراکز غیر دولتی و نهادهای علمی مدنی تعیین شود. نهادهای دولتی می توانند و باید در نقش حمایت کننده و نظارت کننده آن هم در چارچوب های تعیین شده ظاهر شوند. به این ترتیب دولت موانع موجود بر سر دانش و

از دیدگاه های اشاره شده، اینکه اولویت با آزادی یا دانش باش و کدام بخش بر دیگری مقدم باشد می تواند در جامعه تاثیرات بسیاری بر جای گذارد. نگارنده در این پژوهش، با نقد و بررسی دو نگره عمده در این باب، به ارائه مدعایی پرداخته که در آن مقام و موقع هر يك از دانش و آزادی روشن شده است.

مدعای مقاله حاضر، که در پی پرسش از مناسبات آزادی و دانش آمده، همانا اولویت و تقدم رتبی و زمانی آزادی و به ویژه آزادی های سیاسی بر دانش است. مراد از دانش، دانش هایی است که با پدیده های معنایی سر و کار دارند. اولویت و تقدم آزادی در پیدایش دانشی که با پدیده های معنایی و فرهنگی در ارتباط است، امری لازم و حتمی است. با توجه به اینکه دانش دینی و دانش هایی که در حوزه علوم سیاسی هستند در شمار دانش های معنایی اند، برای بالندگی و تولید اندیشه و نظریه پردازی می بایست فضای علمی و فرهنگی جامعه برخوردار از آزادی و آزادی سیاسی باشد تا شرایط مساعد و مطلوبی برای تولید ارزش و معنا فراهم گردد. این دانش ها در يك فضای متکثر آزاد، قادر به تولید اندیشه و نظریه و راهبرد جامعه خواهند بود.

مقاله حاضر در سه بخش سامان یافته است: پس از ذکر مقدمه، نخستین بخش نوشته به بررسی و نقد و ارزیابی دیدگاه تقدم دانش بر آزادی پرداخته است. در دومین بخش، نگره اولویت آزادی بر دانش مورد تبیین و بررسی قرار گرفته است. در نهایت، مدعای اصلی مقاله در قالب رهیاف مورد بحث واقع شده است و با سبک و سنگین کردن دو نگره موجود در مناسبات آزادی و دانش، از مدعای خود که اولویت آزادی و آزادی سیاسی بر دانش های معنایی است، دفاع کرده است.

و نظام معنایی و دانایی است. در واقع بنیاد دانش در هر جامعه ای مبتنی بر اندیشه هایی است که پای در نظام معنا دارد. در فقدان آزادی و آزادی سیاسی، نمی توان دست به نظریه پردازی و تولید دانش در حوزه نظام معنایی زد و نمی توان ابزارهای لازم برای نهضت نرم افزاری را تدارك نمود. از این رو لازم است به مولفه هایی از قبیل تکثر، تضارب آرا و عقول، مناظره و گفت و گوهای روشمند، نقد و انتقاد و بررسی های علمی، ایجاد فرصت برای نظریه پردازی و اظهار نظر آزادانه در حوزه نظام معنایی و فرهنگی بهای لازم و فضای مناسب و مطلوب اختصاص داده شود. ۱۳۱۰

در بحث تقدم آزادی بر دانش در حوزه نظام معنا، مؤلفه های فوق لازم و مفروض پنداشته می شود. زیرا در چنین شرایطی است که می توان به سمت نظریه پردازی حرکت کرد و زمینه عملی شدن نهضت نرم افزاری را پدید آورد. تمهید و ایجاد فضای امن و آرام برای اندیشیدن و دوری از فضای رعب و وحشت و ناامنی و پس از آن تداوم و تمهید و ایجاد فضای امن و آرام برای ارائه و انتشار اندیشه و نظریه، و نیز تمهید مقدمات بحث و مناظره و بررسی و نقد اندیشه و نظریه ارائه شده در يك فضای سنجیده و آرام و مسالمت آمیز و منصفانه علمی و در نهایت حرکت به سمت تولید نظریه های استوار بومی در حوزه نظام معنایی و ارزشی و فرهنگی، همه در گرو تقدم آزادی و آزادی سیاسی روشمند و قانونمند است که می بایست مقدمات آن در مراکز علم آماده و عملی گردد.

به نام خدا

چکیده مقاله: مناسبات آزادی و دانش

ایم مقاله، به طرح نسبت میان دانش و آزادی می پردازد و نشان می دهد که چه نگره هایی در این زمینه وجود دارد و این دیدگاه ها چه کاسیتی ها و نقص هایی دارند. صرف نظر

- ۱۱- رضا داوری اردکانی. درباره علم. چاپ نخست، تهران: انتشارات هرمس، ۱۳۷۹، ص ۱۱۸.
- ۱۲- همان، ص ۱۳۶.
- ۱۳- ادامه و در تبیین نگره اولویت آزادی بر دانش، به بحث آیت الله نائینی به طور مبسوط تری اشاره می شود.
- ۱۴- داوری، اعتماد و توکل (میزگرد). "علم و آزادی". فصلنامه نامه فرهنگ، پیشین، ص ۳۰. در همین زمینه در اظهار نظر دیگری می گوید: "آزادی در فلسفه و علم ظهور کرده است؛ یعنی علم تابع آزادی نیست، بلکه این آزادی است که در فکر فیلسوف و دانشمند ظهور کرده است." همان، ص ۲۹.
- ۱۵- برای مطالعه نقد این دیدگاه بنگرید به دیدگاه دکتر توکل در همان میزگرد، ص ۴۲-۴۴.
- ۱۶- همان، ص ۳۴. مطلب حاضر را دکتر اعتماد به دفاع و بحث درباره تقدم آزادی به معنای عام بر دانش می پردازد.
- ۱۷- همان، ص ۳۲. دیدگاه مذکور از دکتر اعتماد است.
- ۱۸- عبدالکریم سروش. اخلاقی خدایان. چاپ نخست، تهران: طرح نو، ۱۳۸۰، ص ۸۹.
- ۱۹- همان، ص ۷۵.
- ۲۰- همان، ص ۸۳.
- ۲۱- همان، ص ۷۹.
- ۱- فرانتس نویمان. آزادی، قدرت و قانون. گردآوری و ویرایش و پیشگفتار از هریت مارکوزه. ترجمه عزت الله فولادوند. چاپ خست، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۷۲، ص ۳۷۷.
- ۲- همان، ص ۳۸۰.
- ۳- همان، ص ۳۸۱.
- ۴- همان، ص ۳۸۱. در موردی دیگر نویمان به صراحت می گوید: "فلسفه و هنر یونان و الاهیات و حکمت قرون وسطا و مبادی اندیشه علمی و کارهای هنری، همه در جوامعی بسته و به نسبت همگن ظهور کردند که در آنها از آزادی به مفهومی که ما در نظر داریم اثری نبود." همان، ص ۳۸۲.
- ۵- همان، ص ۳۸۳.
- ۶- همان، ص ۳۸۷.
- ۷- رضا داوری اردکانی. "علم، آزادی و توسعه". فصلنامه نامه فرهنگ، شماره ۳۷، سال دهم، پاییز ۱۳۷۹، ص ۵۱.
- ۸- همان، ص ۵۱.
- ۹- مارتین هایدگر (۱۸۸۹-۱۹۷۶) فیلسوف برجسته آلمانی که مدت دوازده سال منتهای همکاری را با رژیم نازی کرد و این همکاری فقط با سقوط آن رژیم خاتمه پذیرفت.
- ۱۰- رضا داوری اردکانی. "علم، آزادی و توسعه". فصلنامه نامه فرهنگ، پیشین، ص ۵۲.